



عید بدن مقدس مسیح

با مطالعه کتاب اعمال رسولان ، که زندگی مسیحیان اولیه را بیان می کند ، می بینیم که اجرای مراسم آیین قربانی مقدس از یک جایگاه بسیار مهمی برخوردار بود ، با شرکت کردن در این مراسم ، مسیحیان بدن مسیح را دریافت می کردند تا شاهدان او باشند. "تمام ایمانداران با هم متحد و در همه چیز شریک بودند. مال و دارائی خود را می فروختند و نسبت به احتیاجات هر کس بین خود تقسیم می کردند. آنان هر روز در معبد بزرگ دور هم جمع می شدند و در خانه های خود نان را پاره می کردند و با دلخوشی و صمیمیت با هم غذا می خوردند" (کارهای رسولان باب ۲ آیه ۴۴-۴۶).

پولس رسول نیز درباره نان قربانی مقدس که همان بدن مسیح می باشد به مسیحیان شهر قرنتس اینطور می نویسد: "تعالیمی را که به شما دادم ، از خود خداوند گرفتم و آن این بود که عیسی خداوند در شبی که تسلیم دشمنان شد ، نان را گرفت و بعد از شکرگزاری آنرا پاره کرد و گفت : این است بدن من برای شما ، این را به یاد من بجا آورید" (رساله اول به قرنتیان باب ۱۱ آیه ۲۳-۲۴).

ایشان بر این نکته مهم تأکید میکند : نانی که عیسی در شبی که تسلیم دشمنان شده پاره کرد و به شاگردانش داد بدن مقدس او بود و از آنها خواست تا اینکه این آیین فیض بخش را پس از او ادامه دهند و از این راه حضور زنده و امید بخش وی را در میان آنها احساس و تجربه

دوستان گرامی ، هر سال کلیسای مقدس عید «بدن مسیح» را برگزار می کند ، تاریخ برگزاری این عید پنجشنبه دوم رسولان می باشد که اصولاً در خرداد ماه اتفاق می افتد. انگیزه برگزاری این عید آگاه بودن از عمق و بزرگی این راز مقدس می باشد. این عید ما را به یاد آن کاری که خداوند ما عیسی مسیح در روز پنجشنبه فصح انجام داد می اندازد. در آن روز مبارک عیسی با یک حرکت اسرار آمیزی نان را به بدن مقدس او و شراب را به خون پاک او مبدل کرد و به شاگردانش فرمود: "این را به یاد بود من انجام دهید" (رجوع شود به انجیل لوقا باب ۲۲ آیه ۱۴-۲۰).

از آن روز تا به امروز و تا آخر الزمان کلیسا از طریق برگزاری راز قربانی مقدس بدن مسیح را بعنوان غذای روحانی به فرزندان خود تقدیم می نماید. بدن مسیح که کلیسا را تقویت می کند و آنرا به بدن مسیح تبدیل می نماید همان نان زنده ای است که از آسمان نازل شده تا به آدمیان زندگی جاویدانی را ببخشد. عیسی فرمود: "من درباره نانی صحبت می کنم که از آسمان نازل شده است و اگر کسی از آن بخورد هرگز نمی میرد. من آن نان زنده هستم که از آسمان آمده است هر که این نان را بخورد تا ابد زنده خواهد ماند و نانی که من خواهم داد بدن خودم می باشد که آنرا به خاطر حیات جهانیان می بخشم" (انجیل یوحنا باب ۶ آیه ۵۰-۵۱).

نمایند. اجتماع مسیحیان اولیه از ابتدا با برگزاری آیین پر برکت راز قربانی مقدس روز یکشنبه ، رستاخیز باشکوه مسیح را گرامی میداشتند. با انجام این مراسم ایمان خود را به حضور حقیقی مسیح در نان و شرابی را که تقدیس شده اعلام میکردند و خدا برای این فیض بزرگ و وصف ناپذیر را حمد و سپاس می گفتند. به همین دلیل روز یکشنبه که روز اول هفته است «روز خداوند» نامیده شد ، روزیکه در آن سرور و نجات دهنده ما عیسی مسیح پیروزمندانه از قبر خارج شد و نور او در همه جهان تابید ، نوری که هرگز خاموش نخواهد شد. روز یکشنبه برای مسیحیان اولیه از جایگاهی بسیار بالا و مقدس برخوردار بود تا جائیکه می گفتند: "ما بدون یکشنبه نمی توانیم زندگی کنیم" یعنی بدون برگزاری مراسم قربانی مقدس و پذیرفتن بدن مسیح زنده نمی توانیم زندگی کنیم . عیسی فرمود: "یقین بدانید اگر بدن پسر انسان را (مسیح) نخورید و خون او را نیاشامید در خودتان حیات ندارید. هرکه بدن مرا بخورد و خون مرا بیاشامد حیات جاودان دارد و من در روز بازپسین او را زنده خواهم ساخت . زیرا بدن من خوراک حقیقی است . هر که جسم مرا می خورد و خون مرا میاشامد در من ساکن است و من در او" (انجیل یوحنا باب ۶ آیه ۵۳-۵۶).

دوستان گرامی ، امروز نیز طبق سنت کلیسا ما مسیحیان هر یکشنبه جهت شرکت در آیین راز قربانی مقدس و پذیرفتن بدن و خون مسیح گرد هم می آییم ، لیکن آیا از معنی و مفهوم این مراسم بسیار پر فیض و برکت آگاه هستیم ؟ آیا میدانیم که از راه پذیرفتن بدن و خون مسیح با خدای واحد و سه گانه رابطه را برقرار کرده و در او زندگی می کنیم ؟ آیا میدانیم که راز قربانی مقدس مظهر اتحاد همه مسیحیان می باشد ، یعنی مظهر کلیسا است ؟ آیا زمانیکه بدن و خون مسیح را دریافت می کنیم از آمادگی کافی برخوردار هستیم یا اینکه در حال انجام

یک کار ظاهری و روتینی می باشیم که هیچ گونه تأثیری بر زندگی ما ندارد ؟ پولس رسول در این باره می فرماید: "اگر کسی به طور ناشایست نان را بخورد و پیاله را بنوشد، نسبت به بدن و خون خداوند مرتکب گناه خواهد شد. بنابراین هر کس باید خود را بیازماید ، آن وقت از آن نان بخورد و از آن پیاله بنوشد. زیرا کسیکه معنی بدن مسیح را درک نکند و از آن بخورد و بنوشد خود را محکوم میسازد. به همین سبب است که بسیاری از شما مریض و ضعیف هستید و عده ای نیز مرده اند" (رساله اول به قرنتیان باب ۱۱ آیه ۲۷-۳۰).

از روح القدس بخواهیم تا اینکه ما را هر چه بیشتر و عمیقتر از بزرگی و عظمت راز قربانی مقدس ، راز تن و خون مسیح ، که سرچشمه زندگی ما مسیحیان است آگاه کند. چنانکه خداوند ما عیسی مسیح این راز مقدس را به ما عطا نمی کرد از فیض داشتن یک زندگی پر بار و پر ثمر محروم شده و کلیسا به یک جسم بی جان مبدل میشد. او را برای این عطیه بسیار ارزشمند شکر و سپاس گوئیم و سعی کنیم در اجرای مراسم آیین قربانی مقدس روزهای یکشنبه و اعیاد حضور بیشتری داشته باشیم .

خدمتگزار شما

رمزی گرمو

اسقف اعظم خلیفه گری آشوری کلدانی کاتولیک تهران

"رشد کردن" همراه با حس "اطمینان"

اطمینان از کجا می آید؟ از چه راههایی باید گذشت تا به اطمینان رسید؟ اطمینان از دور دست ها می آید. اولین ریشه هایش را از زمان کودکی در زندگی شخص می نهد. روانشناسی بنام اریک اریکسون، در اینباره چنین می گفت که رشد انسان حاصل طی مراحل است که در خلال آن هر کس باید با مسئله خاصی مثل: خودمختاری، تصمیم گیری، ایجاد ارتباط صحیح با دیگران و ...، روبرو شده و آنها را حل کند. اریکسون، "اطمینان" را در آغاز راه قرار داده است. یک کودک با همه ضعف و زبونی اش باید بتواند در برابر خطرات جهان اطرافش، حس "اطمینان" را کسب نماید. این مبارزه در وجود کودک، در صورتی به نتیجه دلخواه می رسد که والدینش و بخصوص مادر، به او توجه خاصی داشته باشد! تنها از این راه کودک به آرامش و حس امنیت می رسد. کودک باید مطمئن باشد که هر وقت نیاز دارد، مادرش پهلویش است. کودک نباید دائماً بترسد و در ترس بماند. در صورتی که والدین با حضور به موقع شان، این اطمینان را در کودک به وجود آورند، کودک در آینده قادر خواهد بود که با اطرافیانش یک رابطه صحیح ایجاد کند.

بعد از مرحله پشتیبانی و حمایت والدین از طفل، کودک وارد مرحله اطمینان به "محبت" می شود. برای رشد صحیح، کودک احتیاج دارد که به محبت اطرافیانش اطمینان کند، بخصوص به محبت والدین و مخصوصاً مادرش. حضور دائمی مادر، حالت پر عطوفت و بخشش شکیبای مادر، تشخیص درست میزان تنبیه کودک به نسبت خطایی که مرتکب شده، اینها همه سبب می شوند که بین مادر و کودک یک رابطه محکم و پایدار ایجاد شود و این دو به هم اطمینان کنند.

اما آیا آنانی که محیط آرام و امنی برای رشد نداشته اند، قادرند "اطمینان" کنند؟ آیا کسانی که به دلایلی مثل تزلزل محیط خانه (طلاق) یا اجتماع (مثل جنگ و نوسانات شدید اقتصادی) نتوانسته اند از یک محیط آرام و بدون اضطراب برای رشد برخوردار باشند، ایشان همواره در ترس خواهند زیست؟ حقیقتاً نمی توان یک جواب مطلق و قاطع داد. اما این درست است که آنچه در نخستین سالهای زندگی مان می گذرانیم، همان برای ابد بر ما تأثیر می گذارد. و این هم حقیقت دارد که این موضوع مشخص کننده مطلق آینده ما نیست، چون آینده ما خیلی هم بستگی به کاراکتر ما دارد.

بنابراین و خوشبختانه، آدمی که مطلقاً در او اطمینانی به اطرافیانش وجود نداشته باشد، بسیار کمیاب است. تأکید می کنیم که حرکات عاطفی پدر و مادر با فرزندشان و وجود یک ارتباط دائمی و محکم بین این دو قطب، دلیل و عامل اصلی استقرار آرامش و اطمینان در کودکان است.

نتیجه اینکه بذر اطمینان، قوی یا ضعیف، بطور عموم در افراد وجود دارد و این بذر متناسب با نحوه رشد شخص، به همان میزان کم و زیاد می شود؛ به عبارتی هر شخصی مسئول میزان اطمینانی است که در او وجود دارد. بسته به شخصیتی که داریم می توانیم آن را رشد دهیم و یا متوقفش کنیم. آنانی که همیشه در حال دفاع از خود هستند و شکاک و ترسو اند، اطمینان در ایشان تبدیل به گُل پُرمرده ای می شود. اما اگر با وجود شکست ها و ضربات، بجای اطمینان نکردن، قدرت تشخیص خود را تقویت کنند، مبدل به آدمهای متعادل و پخته ای می شوند.

به این ترتیب یاد می گیرند به چه کسی و چه وقتی باید اطمینان بکنند. یاد می گیرند بفهمند که چه کسی برایش مهم است و برای چه؟ همین موضوع کمکشان خواهد کرد که حتی بر زخمهای گذشته مرهم نهند، چون شعور و تشخیصشان بالاست. عامل مهم دیگری که ما باید بتوانیم قدرت تشخیص آن را کسب کنیم این است که "محبتی" که می بینیم آیا حاصل احساسات شخص مقابل ما است. یا برآستی یک محبت واقعی است؟ ما معمولاً قادر به تشخیص احساسات زودگذر از محبت واقعی نیستیم.

باید در زندگی بفهمیم چه می خواهیم، اولویت با چیست، و بعد نیروی انتخاب داشته باشیم. پیش قضاوتی از عواملی است که معمولاً دچار آن هستیم و این عامل باعث تکرار اشتباهات می شود.

در حالی که باید بدانیم در هر انسانی یک جهان نهفته است. پیش قضاوتی و اعتقاد مطلب به آنچه می گوئیم ، تنها نشانه ناپختگی ما می باشد.

یکی از اساسی ترین رفتارها برای ایجاد اطمینان در محیط ، احترام و ادب است. در چنین شرایطی حتی یک آدم خشن و بی ادب، عکس العمل ملایم تری دارد.

اگر اصلاح را از شخص خودمان شروع کنیم ، می توان آن را در اطرافیانمان هم انتشار دهیم. این باعث اشاعه یک انرژی مثبت در اطرافمان می شود و همین انرژی بسوی خودمان بر می گردد.

مواردی که باعث "اطمینان نداشتن یا اطمینان نکردن" در اشخاص می شود من باب مثال یکی حاصل از تجربه منفی در ارتباط با دیگران است و دیگری روبروی با اتفاقات ناگوار زندگی مثل پدیده مرگ می باشد. اما در واقع انسان در هنگام درد و رنج احتیاج دارد که به کسی یا کسانی اطمینان کند.

در این مقطع اشخاص ایماندار موفق ترند. ایمان به خدا شخص ایماندار را بسوی اطمینانی هدایت می کند که انسانی نیست زیرا تزلزل ناپذیر است.

ایمان به خدا ، شخص مؤمن را ورای اندیشه ها و حسابهای انسانی سوق می دهد و یأس و بدبینی را رفته رفته محو و نابود می کند. در نتیجه دنبال تلافی یا انتقام نمی رود ، چون خدا در زندگی حی و حاضر و به اصطلاح "از خدا می ترسد". شخص مؤمن به حضور خدا در افراد معتقد است و می داند که خودش مثل دیگران ، نیاز به بخشش خدا دارد. بنابراین ایمان به محبت ، به بخشش و به گذشت ، هر بار در شخص مؤمن باعث بازسازی و رشد صحیح "اطمینان" می گردد.

آیا ایمان شما تا حدی رسیده که این قدرت را در خودتان احساس کنید یعنی بتوانید درونتان را بازسازی کنید؟

چهار شمع روشن به آرامی می سوختند. آن محیط آنقدر ساکت بود که می شد حرفهای آنها را شنید .

اولین شمع گفت: ((من صلح و آرامش هستم اما مردم نمی تواند مرا همیشه روشن نگه دارند فکر می کنم که به زودی خاموش شوم.))

هنوز حرف شمع صلح تمام نشده بود که شعله آن کم و بعد خاموش شد.

شمع دوم گفت : ((من ایمان هستم واقعا انگار کسی به من نیازی ندارد برای همین دیگر رغبتی ندارم که بیشتر از این روشن بمانم.))

حرف شمع ایمان که تمام شد نسیم ملایمی وزید و آن را خاموش کرد.

وقتی نوبت به سومین شمع رسید با اندوه گفت: ((من محبت هستم توانایی آن را ندارم که روشن بمانم چون مردم مرا به کناری انداخته اند و اهمیت را نمی فهمند آنها حتی فراموش کرده اند که به نزدیکترین کسان خود محبت بورزند.)) پس شمع محبت هم بی درنگ خاموش شد.

کودکی وارد اتاق شد و دید که سه شمع دیگر نمی سوزند. چهارمین شمع گفت: ((نگران نباش وقتی من روشن هستم به کمک هم می توانیم شمع های دیگر را روشن کنیم من امید هستم.)) چشمان کودک درخشید. شمع امید را برداشت و بقیه شمع ها را روشن کرد.

باشد که هرگز نور امید در قلوب ما خاموش نگردد! باشد که هر یک از ما بتوانیم مثل این کودک در هر زمانی ، با امید ، نور ایمان و صلح و محبت را روشن نگه داریم.

"می دانم به چه کسی اطمینان کرده ام"

چگونه پولس از تیموتائوس یک رهبر کلیسا ساخت؟

حضرت پولس رسول با این سخن مختصر ، کلیسای شهر افسس را به شاگردش تیموتائوس سپرد.

یک جمله کوتاه که حاوی زندگی پر فراز و نشیب حاصل از سفرهای متعدد و پر از درگیری و مسائلی چون شلاق خوردن و خیانت دیدن و غیره بوده است.

پولس با این سخن: "می دانم به چه کسی اطمینان کرده ام" مثل این است که گفته باشد: "من در جستجو زندگی هستم".

نسل فعلی همچنان زندگی می کنیم که همه سعی و اعتقادمان بر رفع احتیاجات "من" ، متمرکز شده ، چنانکه قادر نیستیم حتی یک قدم جلوتر را ببینیم.

به همین دلیل اگر از زندگی صحبت کنیم ، نه البته زندگی به معنی پول و درآمد ، بلکه به مفهوم واقعی کلمه ، طرف تو رویمان یک لبخند می زند مثل اینکه: "برو کشتک را بساب!" به چیزی جز "من" اعتقاد نداریم و فقط بدنبال تأمین رفاه این "من" دروغین هستیم. بعبارتی دوستان عزیز ، در یک میدان جنگ وسط یک جنگل وحشی داریم زندگی می کنیم.

اما هنوز زندگی حقیقی در جریان است!

پولس رسول وقتی وصیت خود را به تیموتائوس می نویسد ، در زندان می باشد و می داند که بزودی اعدام می شود.

اما پولس از درد و رنجش نمی گوید و به تیموتائوس هشدار نمی دهد که: مواظب باشی به روزگار من دچار نشوی!

بلکه از او می خواهد که بخاطر وضعیت استادش در مقابل دیگران احساس شرم نکند- و تأکید دارد که بداند: من پولس می دانم به چه کسی اطمینان کرده ام.

پولس به تیموتائوس شهادت می دهد و تشویقش می کند که علیرغم همه چیز وارث راستین او باشد.

پولس با لحن یک مرده سخن نمی گوید بلکه او از همین حالا نیروی رستاخیز را در خود فعال می بیند و توجه تیموتائوس را به این مهم ایمانی جلب می کند.

اما براستی پولس به تیموتائوس چه دیده بود که او را انتخاب کرد؟ پولس در مقابل خود یک مرد جوان و متعهد می بیند که ایمانش هدایت می شود. ایمان او همراه با محبت و قدرت تشخیص درست است. مسائلی که تیموتائوس می بایست با آنها روبرو می شد ، مثل مسائل همین زمان ما بوده اند. مثلاً در آن

زمان هم اشخاصی بودند که تعالیم غلط می دادند چنانکه مردم را بسوی دانستن یک کلیسای بدون مسیح و بدون ایمان به مرگ و رستاخیز خداوند عیسی هدایت می کردند. بدون اینکه به راستی تحولی در زندگی افراد رخ دهد.

پولس بهترین راه تقویت و تشویق این مرد جوان را ، با مطرح کردن مصائب زندگی خودش می داند. پولس به تیموتائوس می فهماند که:

قدرت تحمل رنج ، شهادت و قبول مسئولیت- اینها اسباب لازمه برای اداره یک کلیسا می باشند.

به همین دلیل به تیموتائوس می گوید که از قبول سختی ها دریغ نکند و از انجیل عار و خجالتی بخود راه ندهد.

در خیلی از موقعیت ها بنظر می رسد که نمی توان براحتی صحبت از انجیل کرد ، یعنی بیشتر یک حس "خجالت" مانع می شود. اما پولس ، شخصی مؤمن را دعوت می کند تا بر حسب ایمانش زندگی کند. زندگی کردن ، حرف زدن نیست! زندگی یعنی عمل ، فکر ، کلام و انتخاب.

زندگی شخصی ، محل انعکاس ایمان و اعتقاد اوست.

کسی که ایمان به مسیح رستاخیز کرده دارد و بر حسب ایمانش زیست می کند در برابر رنج ، امید و در مقابل مرگ ، ایمان دارد.

پولس هنگامی که در زندان بود از اعضای کلیسایش چندان چیزی ندید. اما ایمان پولس بر اشخاصی نبود بلکه در خالق ایشان به همین سبب او هرگز دلسرد نشد.

از نظر پولس ، هرگز عیسی باعث یأس نمی گردد بلکه تنها نزد وی حیات است.

کلام خدا از زندگی و برای زندگی است و هیچوقت نمی توان آن را تحمیل کرد. در حقیقت راز زندگی و شخصی در ایمان و اعتقادش نهفته است.

از آنجایی که پولس همواره در جستجوی عیسی بود ، بهمین جهت در سخت ترین لحظات زندگی ، عیسی را در کنار خود می بیند. پولس زندگی اش را بر عیسی بنا کرد و هرگز آن را خالی از مفهوم ندید.

مبارزه پولس جنبه انفرادی نداشت و برای اهداف شخصی نبود ، بنابراین خود را تنها ندید.

پولس به تیموتائوس می گوید که امید خود را از دست ندهد و ایمانش اساس حیاتش باشد تا زندگی اش خالی از مفهوم نگردد. آنقدر که بتواند روزی مثل پولس بگوید: "می دانم به چه کسی اطمینان کرده ام".

الیزابت (۱۱ ساله) - بله! الآن آن چیزی را که همیشه به خدا گفتم را به شما می‌گم: "خدایا من امروز روز خوبی داشتم، ازت متشکرم".

گفتگو درباره خدا

معمولاً از خدا چه می‌خواهید؟

آلیس (۱۰ ساله) - می‌خواهم که زندگی خوبی داشته باشم، می‌خواهم وقتی بزرگ شدم در یک رستوران بزرگ کار کنم یا اینکه یک مغازه حیوان فروشی داشته باشم.

زاخاری خبرنگار جوان یکی از روزنامه‌های معروف جهان است. موضوعی که این بار توجه او را به خود جلب کرده است: "دیدگاه نوجوانان درباره خداست" برای این منظور او با مطرح کردن سؤالات مختلف با نوجوانان در مدارس، خیابانها، بیمارستانها و ... به صحبت پرداخته است که با هم می‌خوانیم:

موقعی که مریض می‌شید، به خدا چه می‌گوئید؟

فیلیستی (۱۳ ساله) - می‌گم که "خدایا! چرا این درد و مرض را به من دادی؟ من که کار بدی نکردم.

تصور شما از خدا چگونه است؟

بت (۱۲ ساله) - من خدا را به شکل دست مجسم می‌کنم. چون دستها سازنده‌اند و از همه چیزها مراقبت می‌کنند.

آیا هر روز دعا می‌کنید؟

مونیکا (۱۳ ساله) - بله! یکبار که دعا نکرده بودم، خواب دیدم که توی یک چاه پر از تمساح افتاده‌ام و آنها می‌خواهند منو بخورند. خیلی ترسیده بودم. روز بعد مادرم به من گفت: که تو باید حتماً هر شب دعا کنی. از اون موقع به بعد من هیچ وقت دچار کابوس نشدم... من فکر می‌کنم که این کار خدا بود.

دیوید (۱۲ ساله) - من خدا را در وجود برادر کوچکم می‌بینم که سرشار از زندگی است.

به نظر شما خدا چیست؟

بت (۱۲ ساله) - جواب این سؤال مشکل است. به نظر من در هر چیزی که ما را خوشحال کند و هر چیزی که احساس زندگی و لذت به ما بدهد، خدا هست.

شما که نمی‌توانید خدا را ببینید پس چطور باور می‌کنید که خدا هست؟

آلن (۱۰ ساله) - این در انجیل گفته شده است. این اولین چیزی که من یاد گرفتم.

چطور از خدا می‌خواهید که برای شما معجزه کند؟

کریس (۱۱ ساله) خیلی ساده است. اول آرزو می‌کنم و بعد کافیه که کمی صبر کنم. (مثلاً چقدر؟) تا وقتی که جواب را بگیرم.

اگر با خدا مصاحبه می‌کردید، چه می‌پرسیدید؟

کارن (۹ ساله) - خدایا! من مادر بزرگم را خیلی دوست داشتم. چرا اونو پیش خودت بردی؟

چه کسی خدا را به تو شناسانید؟

کورت (۱۳ ساله) - عموم! او به من گفت که خدا پسر خودش را فرستاد تا بار گناهان همه ما رو بر دوش بکشد. برای همین، وقتی روز داوری بیاید هر کس که بد باشه در جهنم می‌سوزه.

دانی (۱۱ ساله) - خدایا کی تو رو آفریدی؟

رابرت (۱۰ ساله) - خدایا! چرا اسلحه‌ها وجود دارند؟

ژانت (۱۲ ساله) - خدایا! چطور می‌تونی صدای همه مردم دنیا را بشنوی؟

آیا کسانی را می‌شناسی که اعتقادی به خدا ندارند؟

کریستین (۸ ساله) - خدایا! یک عنکبوت سعی کرد که پروانه منو بکشه، چرا عنکبوت را آفریدی؟

کارا (۸ ساله) - نه من کسی را سراغ ندارم.

هریت (۱۳ ساله) - خدایا! چرا من باید سرطان بگیرم. اصلاً چرا باید سرطان وجود داشته باشد؟

آیا با خدا صحبت می‌کنی؟

قاشق

یک مرد روحانی ، روزی با خداوند مکالمه ای داشت: «خداوندا ! دوست دارم بدانم بهشت و جهنم چه شکلی هستند؟»

خداوند آن مرد روحانی را به سمت دو در هدایت کرد و یکی از آنها را باز کرد ؛ مرد نگاهی به داخل انداخت. درست در وسط اتاق یک میز گرد بزرگ وجود داشت که روی آن یک ظرف خورش بود ؛ و آنقدر بوی خوبی داشت که دهانش آب افتاد!

افرادی که دور میز نشسته بودند بسیار لاغر مردنی و مریض حال بودند. به نظر قحطی زده می آمدند. آنها در دست خود قاشق هایی با دسته بسیار بلند داشتند که این دسته ها به بالای بازوهایشان وصل شده بود و هر کدام از آنها به راحتی می توانستند دست خود را داخل ظرف خورش ببرند تا قاشق خود را پُر کنند. اما از آن جایی که این دسته ها از بازوهایشان بلند تر بود ، نمی توانستند دستشان را برگردانند و قاشق را در دهان خود فرو ببرند.

مرد روحانی با دیدن صحنه بدبختی و عذاب آنها غمگین شد. خداوند گفت: «تو جهنم را دیدی!» آنها به سمت اتاق بعدی رفتند و خدا در را باز کرد. آنجا هم دقیقاً مثل اتاق قبلی بود. یک میز گرد با یک ظرف خورش روی آن ، که دهان مرد را آب انداخت!

افراد دور میز ، مثل جای قبل همان قاشق های دسته بلند را داشتند ، ولی به اندازه کافی قوی و تپل بوده ، می گفتند و می خندیدند. مرد روحانی گفت: «نمی فهمم!»

خداوند جواب داد: «ساده است! فقط احتیاج به یک مهارت دارد! می بینی؟ اینها یاد گرفته اند که به همدیگر غذا بدهند ، در حالی که آدم های طمع کار تنها به خودشان فکر می کنند!»

وقتی که عیسی مسیح مصلوب شد ، داشت به شما فکر می کرد!

اخبار و تقویم کلیسای

- یکشنبه ۱۱ تیر ۹۶ = ۲ جولای ۲۰۱۷، یکشنبه پنجم رسولان و عید مار تومای رسول

عهد عتیق: اشعیاء نبی فصل ۱ آیه ۲۱-۳۱

رساله: اول قرن‌تیاں فصل ۱۴ آیه ۱-۹

انجیل: لوقا فصل ۱۲ آیه ۱۶-۳۴

- یکشنبه ۱۸ تیر ۹۶ = ۹ جولای ۲۰۱۷، یکشنبه ششم رسولان

عهد عتیق: اشعیاء نبی فصل ۲ آیه ۱-۱۹

رساله: اول قرن‌تیاں فصل ۱۰ آیه ۱۴-۳۲

انجیل: لوقا فصل ۱۲ آیه ۵۷ الی فصل ۱۳ آیه ۱۷

- یکشنبه ۲۵ تیر ۹۶ = ۱۶ جولای ۲۰۱۷، یکشنبه هفتم رسولان

عهد عتیق: اشعیاء فصل ۵ آیه ۸-۲۵

رساله: اول قرن‌تیاں فصل ۱۵ آیه ۵۸ الی فصل ۱۶ آیه ۲۳

انجیل: لوقا فصل ۱۳ آیه ۲۲ الی آخر باب

- یکشنبه ۱ مرداد ۹۶ = ۲۳ جولای ۲۰۱۷، یکشنبه اول تابستان و عید نوسردل

عهد عتیق: کارهای رسولان فصل ۵ آیه ۱۲-۳۲

رساله: اول قرن‌تیاں فصل ۴ آیه ۹-۱۶ و دوم قرن‌تیاں فصل ۱ آیه ۸-۱۴

انجیل: لوقا فصل ۱۴ آیه ۱-۱۴

- یکشنبه ۸ مرداد ۹۶ = ۳۰ جولای ۲۰۱۷، یکشنبه دوم تابستان.

عهد عتیق: اشعیاء فصل ۳ آیه ۱۶ الی فصل ۴ آیه ۶

رساله: دوم قرن‌تیاں فصل ۳ آیه ۴ الی آخر باب

انجیل: لوقا فصل ۱۵ آیه ۴ الی آخر باب